

حقیقت ماجرا این است که خیلی‌ها از همان اول هم به بررسی پرودا باور نداشتند و معتقد بودند که کارشان زدوبندی است که نویسنده محبوب کمونیست بی‌آبرو نشود. بنابراین بعد از تکرار ادعای سرقت ادبی، بررسی‌های زیادی برای یافتن حقیقت ماجرا انجام شد

تاریخ و سیاست راوی قصه‌ها

فرجام داستان هادر طبع بلند تاریخ

مهدیه چاهد
خبرنگار

میلیشیا رمانی است سیاسی، تاریخی و اجتماعی. عبارت میلیشیا خود به معنی چریک مردمی است. نیروی شبه نظامی. واژه «شبه نظامی» یک تعریف کلی از «نیروهای به پا خاسته از مردم بومی همان منطقه» و جنگ سالار است. اتفاقات رمان در دهه شصت در شهر مشهد رخ داده است. بایک جست‌وجوی کوتاه در ذهن یادمان می‌آید که بزرگترین نیروی شبه نظامی در آن دوران گروهک مجاهدین خلق بودند. سازمانی که با ترافدها، حمله‌ها و سیاستگذاری‌های خاص خودشان رویه انقلاب، زندگی مردم و کنش‌های سیاسی دولت تازه پای انقلاب را تغییر دادند. و به نام نخبه‌پروری قشر زیادی از مردم را به سوی تارهای خود کشیدند.



آتقدر که سرنوشت پایانی عطا هم اتفاقی است. به طوری که در نهایت خواننده مقوله بدشانسی را برای سرنوشت عطا به کار ببرد.

نویسنده این فصول کیست؟

اما فصل پایانی و پایان بندی رمان به گونه‌ای است که انگار درکل نویسنده آن عوض می‌شود. ایده لورفته، حرف‌های شعاری و اتفاقات تکراری پایانی باعث دلسردی خواننده از قصه می‌شود. پایانی که می‌توانست جذاب‌تر و نزدیک‌تر به روند قصه باشد فقط باعث شده خواننده در انتها احساس خسران از خواندن رمان کند. با اینکه خط روایی داستان بسیار ترغیب کننده برای به انتها رساندن آن است و همچنین زاویه دید داستان نو و خلاقانه است اما نوع پرداخت به رفتار گروهک مجاهدین و روایت رفتارها، خصیصه‌های اخلاقی و منش سازمان در برخورد با افراد نزدیک و حتی مهره‌های مهم خود از پیش تعیین شده و تکراری است. هرچه در رمان در مورد سازمان گفته می‌شود بر خلاف زاویه دید جدید بسیار کهنه و قدیمی است. در حالی که نویسنده می‌توانست با توجه به قالب داستانی و کاراکترهایش ترفندهای جذاب‌تر و زاویه روایت نوتری برای معرفی گروهک منافقین پیاده کند. همچنین روند تغییر و تحت تأثیر قرار گرفتن شخصیت‌ها سردرگم و بی‌محتواست. روابط علت و معلولی در داستان کمرنگ و ناستوار است و حد قانع کردن مخاطب را حتی تارده سنی نوجوان هم نتوانسته برآورده کند.

در پایان...

برخلاف عنوان رمان که جذاب است طرح جلد به شدت بی‌ربط، غیرمربوط به محتوا و حتی زننده است. برداشتی که از عکس جلد رمان می‌شود به هیچ وجه با سبک و شأن رمان همخوانی ندارد. میلیشیا به قلم مریم رضانی در ۲۳۶ صفحه محصول نشر ستاره‌ها، تولید حوزه هنری مشهد است.

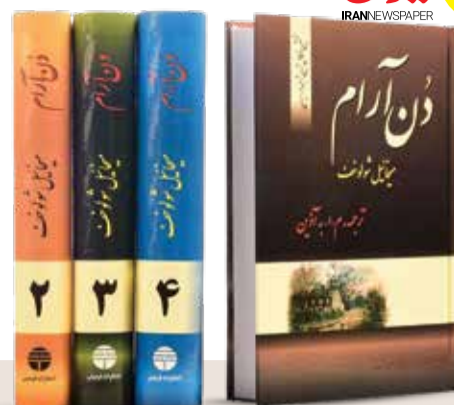
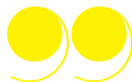


بزرگترین چالش پیش روی رمان درگیری شخصیت‌ها با خودشان و انتخاب‌هایشان است. اتفاقاتی که قرار است روی روند سیاه و سفید شدن کاراکترها تأثیر بگذارد اما نه اتفاقات اینقدر قدرت تغییر دارند و نه درونیات و گره‌های ذهنی و فردی شخصیت‌ها خواننده را قانع می‌کند

رمانی بادو داستان
رمان دو داستان موازی را در خود می‌پرورد. اول داستان کامران نویسنده‌ای که بر اثر بیماری با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند و دیگری عطا که با نام مستعار فیروز که مرمرزانه وارد زندگی کامران می‌شود و زندگی خودش را روایت می‌کند. از این رو جذابیت جدیدی برای مخاطب ایجاد کرده است اما شروع داستان دوم روند جذابیت رمان را دچار خدشه کرده است. داستان دوم در مورد نفوذ گروهک مجاهدین خلق در بین عامه مردم است. شخصیت‌ها کاملاً کلیشه‌ای می‌شوند. کاراکترها بیشتر از اینکه آدم‌های معمولی باشند درگیر نقش‌هایی که نویسنده برای آنها تعیین می‌کند، به نقش‌ها و تیپ‌های از پیش طراحی شده می‌ماند که نویسنده بر قامت افراد داستانش دوخته.

چالش‌های پیش روی میلیشیا

بزرگترین چالش پیش روی رمان درگیری شخصیت‌ها با خودشان و انتخاب‌هایشان است. اتفاقاتی که قرار است روی روند سیاه و سفید شدن کاراکترها تأثیر بگذارد اما نه اتفاقات اینقدر قدرت تغییر دارند و نه درونیات و گره‌های ذهنی و فردی شخصیت‌ها خواننده را قانع می‌کند که رفتارها، عمل‌ها و عکس‌العمل‌های دست‌کم هر سه شخصیت محوری داستان را بپذیرد. حتی شخصیت نوجوان داستان و علت گرایش او به گروهک مجاهدین آتقدر پیش پا افتاده است که برای مخاطب سبک‌سرانه و نامعقول و ناکافی به نظر می‌آید. در جایی که نویسنده می‌توانست با پرداخت دقیق‌تر و توصیفات و دلایل منطقی و محکم به الزام انسجام خانواده اشاره کند تصمیم می‌گیرد از همان رویه‌های پرترکار سریالی استفاده کند. شخصیت منفی داستان که پروا نام دارد زن است. زنی که تمام نقشه‌هایش را بر مبنای زنانگی‌اش می‌کشد و تمام رمان و داستان متأثر از نقشه‌های ذهنی او و مدبریتش است. اما در تمام رمان هیچ اثری از دلایلی که این شخصیت را در این نقطه تعریف شده داستانی نگه داشته وجود ندارد. هیچ سابقه واضحی از علت پیوستن او به سازمان، یا انگیزه‌های او برای ورود به زندگی پرویز و پسرانش و حتی رابطه‌اش با عطا وجود ندارد. همچنین انگیزه عطا برای ورود به زندگی نویسنده‌ای که از جامعه، خانواده و حتی کار مورد علاقه‌اش بریده و خودش را در پرت‌ترین نقطه‌ای که می‌توانسته مخفی کرده و رو به مرگ است، کمرنگ و غیرمنطقی است. نقشه انتقام عطا در ظاهر حساب شده و از مدت‌ها قبل کنار هم چیده شده است؛ اما طی داستان همه چیز اتفاقی و سهوی پیش می‌رود.



دُن آرام ترجمه م. ا. به آذین

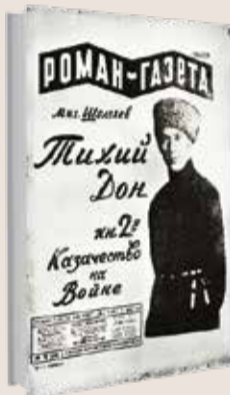
شولوخف، نابغه یا سارق ادبی؟

نگاهی اجمالی به یک جدال ادبی تاریخی!

محمد علی یزدانبار
دبیر گروه کتاب



فیودور کریوکیف که گفته شده دُن آرام نوشته اوست



جلد چاپ اول دُن آرام

علنی اعلام کرد «یک جوانک درس نخوانده و کم‌سواد با ریشه‌ای اوکراینی و روستایی، چگونه ممکن است در ۲۳ سالگی چنین شاهکار ادبی‌ای بنویسد؟ دُن آرام از سطح نویسنده ضعیفی چون شولوخف خیلی بالاتر است.»

شواهد این ادعا نقل قول‌هایی بود از منشی و ویراستار مؤسسات انتشاراتی مختلف که می‌گفتند در چند مورد خاص - جلد سه و چهار دُن آرام و مجموعه دو جلدی زمین نوآباد - کار شولوخف چنان ضعیف بوده که هیئتی متشکل از نویسندگان بزرگ شوروی، من جمله الکساندر فادایف، مأمور شدند که به رمان سرو و شکلی درست و حسابی بدهند.

پرده اول: مادر پرسی گم‌شده

سال ۱۹۲۸ بود که جلد اول «دُن آرام» به شکل یک کتاب منتشر شد. رمانی که مانند بمب در بین اهالی ادبیات روس منفجر شد، یک نویسنده جوان - شولوخف در آن زمان ۲۲ سال داشت - اثری نوشته بود که تنه به تنه بزرگترین آثار ادبی تاریخ روسیه می‌زد. آن هم پرسی جوان که تحصیلات درست و حسابی هم نداشت، موضوع از همان اول هم برای خیلی‌ها مشکوک بود تا اینکه پیرزنی فقیر و بی‌کس و کار ادعا کرد پسرش - که مدتهاست گم شده - در حال نوشتن رمانی بوده که حالا فصل‌های نوشته‌اش در اثر منتشر شده شولوخف دیده می‌شود. پیرزن اینقدر این طرف و آن طرف رفت و عریضه نوشت و اعتراض کرد تا موضوع به استالین رسید، پس از آن بود که «هیأت ویراستاری روزنامه پرودا» توسط استالین مأمور شدند که به بررسی این اعتراض بپردازند. در همین راستا شولوخف جوان به جلسات احضار شد و مدارک و دست‌نوشته‌های خود را به هیأت نشان داد تا ثابت کند که اثر، به تمامی نوشته خود او است. نهایتاً پرودا با انتشار مقاله‌ای مؤلف دُن آرام را شولوخف دانست و مثل همیشه هم چند تایی فحش نثار دشمن خلق و پرولتاریا و... کرد.

پرده دوم: سولژنیتسین وارد می‌شود

شاید بتوان حرف یک پیرزن بی‌نام و نشان را نادیده گرفت، اما اگر سولژنیتسین کسی باشد که معتقد است شولوخف یک سارق ادبی است چه؟ در دهه هفتاد میلادی بود که موجی از نویسندگان و اندیشمندان عمدتاً مهاجر روس به رهبری الکساندر سولژنیتسین، یکی از برندگان نوبل ادبی، ادعا کردند که دُن آرام نوشته «فیودور کریوکیف» یک مبارز کازاک ضد کمونیستی بوده است و نویسنده آن در زمان جنگ داخلی کشته شده است.

پرده آخر: و این ماجرا ادامه دارد...

گرچه توقع می‌رفت که پس از مقاله کولودنی ماجرا پایان یافته تلقی شود اما هنوز هم از گوشه و کنار صداهایی بلند می‌شود که دُن آرام حاصل سرقت ادبی است نه استعداد نویسنده‌اش. من البته ترجیح می‌دهم تا وقتی مدرک غیرقابل انکاری در مورد سرقت ادبی پیدا نشده است، شولوخف را نویسنده رمان بدانم. موضوعی که تقریباً تمام پژوهش‌های انجام شده در این مورد هم آن را تأیید می‌کند.



سولژنیتسین پاراز این هم فراتر گذاشت و علنی اعلام کرد «یک جوانک درس نخوانده و کم‌سواد با ریشه‌ای اوکراینی و روستایی، چگونه ممکن است در ۲۳ سالگی چنین شاهکار ادبی‌ای بنویسد؟ دُن آرام از سطح نویسنده ضعیفی چون شولوخف خیلی بالاتر است»

